



Research Paper

Religious Exclusivity in Modern Christian Orthodoxy

Abdul Rahim Soleimani¹ ¹ Associate Professor of Mofid University of Qom. Email: soleimani38@gmail.com

10.22080/jre.2024.26024.1184

Received:

May 15, 2023

Accepted:

August 21, 2023

Available online:

September 5, 2023

Keywords:

Modern Christian Orthodoxy; Righteousness; Rescue; Religious Exclusivity

Abstract

Modern Christian orthodoxy is a trend that emerged in the new era in reaction to the flow of free thought that was the product of the Age of Enlightenment and modernity. Modern orthodoxy, as its name suggests, emphasizes the fundamental teachings of Christianity, although it offers a new expression of it. Emphasis on fundamental Christian teachings is necessary for religious exclusivity; this means that the only true religion and the only way to salvation is Christianity, and the followers of other religions have no way to salvation. The intellectual roots of this school go back to Kierkegaard, but its founder is Karl Barth, whose expression of the new Christian orthodoxy has led to extreme exclusivism. People like Emil Bruner have continued in Barthes' footsteps; but even though they have confirmed the principle of Christian exclusivity, their position is a bit more moderate. This research describes the intellectual foundations of this trend that led it to exclusivity, as well as examines the type of this exclusivity. The question that this study tries to answer is whether religious exclusivity of the type of modern Christian orthodoxy can be rationally defended. The answer to this question, which is the hypothesis of this research, is that the foundations and results of this theory are shallow and have many intellectual problems.

***Corresponding Author:** Abdul Rahim Soleimani**Address:** Mofid University of Qom**Email:** soleimani38@gmail.com



Extended Abstract

1. Introduction

John Hick, the philosopher of contemporary religion, divides the attitudes to the problem of the conflict of religious claims into three categories: exclusivism, pluralism, and inclusivism. An exclusivist is someone who considers only his religion as the right and the way to salvation, a pluralist is someone who considers many religions as the right and way to salvation, and an inclusivist is someone who, although considers only his religion as the right, defines the way of salvation in such a way that salvation is possible for all people.

As in other religious traditions, Christianity has been dominated by exclusivity. In the new era and after the age of enlightenment and the flow of historical criticism of the Bible, some people tried to save the Christian faith. One of these people was Søren Kierkegaard, who separated faith from reason and science with his extreme belief system, and said that man has no way of knowing God, his reason is incapable of this reason, and God must reveal himself to man, which he has done so in Jesus Christ. The requirement of Kierkegaard's theological system was religious exclusivity, although he did not specify this requirement.

In the 20th century, Kierkegaard's ideas inspired Karl Barth, who founded a school called the New Christian Right. He also saw an infinite gap between God and man, which caused man to have no way to know God with his intellect, and the only way was for God to reveal himself to man. This self-revelation happened only once and

for all in Jesus Christ. Therefore, the only way to save and redeem a person is to believe in Jesus Christ, and there is no other way. Thus, Barth reached a very extreme religious exclusivism. Another person who continued Barth's path and created a theology similar to him was Emil Bruner, who reached a slightly more moderate exclusivism than Barth.

New Christian right-wing exclusivism, like exclusivism of any other form, has many problems, and four important forms have been explained in this research. This study, which is the result of library and personal research, explains the exclusivism of the modern Christian right religion and its problems.

2. Method

The analytical-library method was used in this study.

3. Findings

The new Christian religious right has led to extreme exclusivism.

4. Result

The exclusivism of the type of modern Christian religious right has many intellectual problems.

Funding

There is no Funding Support.

The author would like to express his gratitude to the staff of the journal "Explorations of the Philosophy of Religion".

Author profile

Abdul Rahim Soleimani

Associate Professor of Mofid University of Qom



References

- Achtmeier P. J. (1985). *Harpers Bible Dictionary*. Harper san Francisco.
- Aslan, A. *Religious Pluralism*. Translated by God willing, Tehran, Naqsh Jahan Publications. (1375).
- Brown, C. *Christian Philosophy and Faith*. Translated by Mikaelian, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company. (1375).
- Eliade, M. (1987). *The Encyclopedia of Religion*. Macmilan Publishing Company, New York.
- Hick, J. *Discussions of Religious Pluralism*. Translated by Abdur Rahim Tashteh, Tehran, Tebian Publishing House, (1378).
- Hordern, W. *Guide to Protestant Theology*, Translated by Mikaelian, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company. (1368).
- Lin, T. *The History of Christian Thought*. Translated by Robert Assarian, Tehran, Forozan Rouz Publications and Research. (1380).
- Macquarie, J. *Religious Thought in the 20th Century*. Translated by Behzad Saleki, Tehran, Amir Kabir. (1378).
- Metzger, M., Bruce, & ... (1993). *The Oxford Companion to the Bible*. Oxford University Press, New York.
- Patterson, M., & *Religious belief and belief*. Translated by Ahmad Naraghi and ..., Tehran, new design. (1387).
- Richards, G. *Different Approaches to Religious Pluralism*. Translated by Reza Kondami et al., Qom, Center for Studies of Religions and Religions. (1383).
- Rogerson, J. *The Old Testament: Historical Study and New Roles*. Translated by Abdul Rahim Soleimani, in the collection of essays on new Christian theology (first office), Qom, University of Religions and Religions. (1388).
- Soleimani, A. R. (1379). *Critic of the Bible*. *Haft Asman Quarterly*, (8).



علمی

انحصارگرایی دینی در راست‌دینی نوین مسیحی

عبدالرحیم سلیمانی*^۱ ^۱ دانشیار دانشگاه مفید قم، ایمیل: soleimani38@gmail.com 10.22080/jre.2024.26024.1184

چکیده

راست‌دینی نوین مسیحی گرایشی است که در عصر جدید و در واکنش نسبت به جریان آزاداندیشی که محصول عصر روشنگری و مدرنیته بود، به وجود آمد. راست‌دینی نوین، همان‌طور که از اسمش پیداست، بر آموزه‌های بنیادین مسیحیت تأکید می‌کند، هرچند بیانی نو از آن ارائه می‌دهد. تأکید بر آموزه‌های بنیادین مسیحی لازمه‌اش انحصارگرایی دینی است. به این معنا که تنها دین حق و تنها راه نجات و رستگاری مسیحیت است و پیروان دیگر ادیان راهی به نجات و رستگاری ندارند. ریشه‌های فکری این مکتب به کیرکگارد برمی‌گردد. اما بنیان‌گذار این مکتب کارل بارت است که بیان او از راست‌کیشی جدید مسیحی به انحصارگرایی بسیار افراطی منجر شده است. کسانی مانند امیل برونر راه بارت را ادامه داده‌اند. اما با اینکه اصل انحصارگرایی مسیحی را تأیید کرده‌اند، موضع آنان قدری معتدل‌تر است. این نوشتار به بیان مبانی فکری این گرایش که آن را به انحصارگرایی کشانیده و نوع انحصارگرایی آن و نقد و بررسی این انحصارگرایی می‌پردازد. پرسشی که این نوشتار تلاش می‌کند به آن پاسخ دهد این است که آیا انحصارگرایی دینی از نوع راست‌دینی نوین مسیحی قابل دفاع عقلانی است؟ پاسخ به این پرسش که فرضیه این نوشتار است، این است که مبانی و نتایج این نظریه، خردستیز است و اشکالات عقلی متعددی به آن وارد است.

تاریخ دریافت:

۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش:

۳۰ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۱۴ شهریور ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

راست‌دینی نوین مسیحی؛
حقانیت؛ نجات‌بخشی؛
انحصارگرایی دینی.

* نویسنده مسئول: عبدالرحیم سلیمانی

آدرس: دانشگاه مفید قم

ایمیل: soleimani38@gmail.com



۱ مقدمه

جان هیک^۱ دیدگاه‌های مسأله تعارض دعاوی ادیان را به سه دسته کلی «انحصارگرایی»^۲، «تکثرگرایی»^۳ و «شمول‌گرایی»^۴ تقسیم می‌کند. انحصارگرا کسی است که تنها یک دین، یعنی دین خود را حق یا حق کامل‌تر و تنها این دین را نجات‌بخش می‌داند و قائل است که پیروان دیگر ادیان راهی به نجات و رستگاری ندارند. تکثرگرا کسی است که ادیان حق و راه‌های نجات و رستگاری را متعدد می‌داند. شمول‌گرا کسی است که با این‌که تنها یک دین را حق می‌داند، اما نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان را ممکن می‌داند (هیک، ۱۳۷۸: ۶۹-۶۴).

وجه غالب در همه سنت‌های دینی انحصارگرایی بوده و مسیحیت نیز از این امر مستثنا نبوده است، بلکه از جهتی باید این دین را انحصارگراتر از سایر ادیان به حساب آورد؛ چراکه نجات و رستگاری انسان‌ها را نه به یک عقیده یا عمل، بلکه به یک حادثه تاریخی، یعنی صلیب مسیح، گره می‌زند؛ حادثه‌ای که اکثریت انسان‌ها چه بسا از اصل وقوع آن اطلاعی ندارند. تعابیر تند انحصارگرایانه در تاریخ مسیحیت بسیار فراوان است. برای مثال در اعلامیه شورای فلورانس (۱۴۴۵-۱۴۳۸ م.) آمده است:

«هیچ‌کس خارج از کلیسای کاتولیک نمی‌ماند، نه فقط کافران، بلکه یهودیان، مرتدان و پیروان ادیان ابتدایی نیز می‌توانند از حیات ابدی بهره‌مند شوند. ولی آن‌ها «به آتش جاودانی که برای شیطان و ملائکه او مهیا شده است» در خواهند آمد مگر اینکه پیش از خاتمت زندگی خویش به کلیسا پیوسته باشند» (اصلان، ۱۳۷۵: ۳۲۰).

و در اعلامیه پاپ پیوس نهم در سال ۱۸۵۴ م. آمده است:

«اعتقاد جازم بر این است که خارج از کلیسای حواری رم هیچ‌کس نمی‌تواند رستگار شود، کلیسای

رم یگانه کشتی نجات است و هرکس در آن داخل نشود، هلاک خواهد گشت...» (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۳۱).

از این سخنان بر می‌آید که نجات و رستگاری نه تنها منحصر در مسیحیت، بلکه منحصر در یک فرقه آن، یعنی کاتولیک است. پروتستان‌ها نیز سخنان مشابه همین دارند. برای نمونه مارتین لوتر می‌گوید:

«کسانی که خارج از مسیحیت قرار دارند، خواه کفار باشند و خواه ترک‌ها، خواه یهودیان و خواه مسیحیان دروغین [یعنی کاتولیک‌های رومی] هرچند ممکن است به تنها یک خدای راستین معتقد باشند، مع‌الوصف در آتش و عذاب ابدی باقی می‌مانند» (اصلان، ۱۳۷۵: ۳۲۰).

اما در شورای دوم واتیکان در اواسط قرن بیستم رویکردی شمول‌گرایانه مطرح شد. این شورا که در سال ۱۹۶۵ م. تشکیل شد، در بخشی از اعلامیه خود می‌گوید:

«کسانی هم که نه به واسطه قصور خود، انجیل مسیح یا کلیسای او را نشناخته‌اند، با وجود این صادقانه خدا را جست‌وجو کرده‌اند و تحت عملکرد فیض تلاش می‌کنند تا اراده خدا را تا آن حد که وجدانشان بدیشان حکم می‌کند به جا آورند، می‌توانند به نجات و رستگاری ابدی دست یابند. همچنین کسانی که بدون آنکه تقصیر متوجهشان باشد، هنوز شناختی روشن و بسنده از خدا ندارند، منتها به واسطه فیض الهی تلاش می‌کنند زندگی نیکویی داشته باشند، تحت مساعدت عنایت الهی قرار دارند» (لین، ۱۳۸۰: ۴۹۵).

و نیز در بخشی از این اعلامیه آمده است:

«نجات نه تنها مخصوص مسیحیان، بلکه از آن همه انسان‌های نیکوست که در قلوب آنان فیض به طریقی نادیدنی عمل می‌کند» (همان: ۴۹۵).

³ Pluralism

⁴ Inclusivism

¹ Jhon Hick

² Exclusivism



متد علوم تجربی واکاوی نمود. در واقع یکی از اندیشه‌های عالمان الهیات لیبرال این بود که عقاید مسیحی را با دستاوردهای بشری و پیشرفت‌های علمی همراه و منطبق سازند. در این زمان یعنی در قرن نوزدهم عده بسیاری در پی یافتن عیسی تاریخی رفتند و با عناوین مختلف کتاب‌هایی درباره عیسی و مسیحیت نوشتند که محتوای آن‌ها یک عیسی کاملاً زمینی و یک معلم اخلاق بود که هیچ بعد فرازمینی نداشت و حتی حیات او از هر گونه معجزه خالی بود (براون، ۱۳۷۵: ۱۵۴-۱۵۲). این عالمان آموزه‌های سنتی مسیحی را به گونه دیگری تفسیر می‌کردند. الوهیت مسیح را که یک آموزه زیربنایی مسیحی است، این گونه بیان کردند که مثلاً او کاری خدایی کرده است و ما را متوجه عالی‌ترین نوع زندگی نموده است یا اساساً مدعی شدند که عیسی ادعای الوهیت نکرده و پولس و دیگران انجیل ساده عیسی را به الهیات پیچیده‌ای تبدیل کردند (هوردن، ۱۳۶۸: ۴۴-۴۳ و ۷۰). باورهای دیگر مسیحیت سنتی از قبیل گناه نخستین، معجزات عیسی، تولد او از باکره و ازلی بودن او مخالف با عقل تلقی شده و انکار شدند (همان: ۷۳-۷۱).

عالمان الهیات آزاداندیش از یک سو عیسی را صرفاً یک انسان می‌دانستند که توسط پولس الوهیت یافته بود و از سوی دیگر گناه اولیه را رد می‌کردند. نتیجه این دو سخن این بود که بین عیسی و دیگر انسان‌ها تفاوت اساسی وجود ندارد، بلکه مسیح انسانی است که دارای کمالات اخلاقی بیشتری است. مسیح تنها از این جهت الهی بود که از هر جهت مطابق میل و اراده خدا زندگی کرد.

به هر حال نتیجه نقد تاریخی کتاب مقدس و اندیشه‌ها و سخنان عالمان آزاداندیش و تلاش آنان برای همراه کردن مسیحیت با علم و دستاوردهای بشری، بیان و قرائتی از مسیحیت بود که هیچ شباهتی با مسیحیت سنتی نداشت. در واقع اینان

در فاصله بین عصر روشنگری، یعنی اواخر قرن هجدهم، تا شورای واتیکانی دوم، می‌توان به دو جریان اشاره کرد که یکی «لیبرالیسم» یا «آزاداندیشی» خوانده می‌شود و می‌توان در اندیشه بزرگان آن نوعی «نکثرگرایی» را ردیابی کرد؛ جریان دیگر جریان است که در عکس‌العمل به آزاداندیشی به وجود آمد و مخالفانش آن را راست دینی نوین می‌خوانند (هوردن، ۱۳۶۸: ۹۳). برخی این نام را برای این جریان نامناسب می‌دانند؛ چراکه برخی از سران آن برخی از اصول قطعی راست دینی سنتی را قبول ندارند (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۸). به هر حال این جریان به نام‌های دیگری مانند «الهیات کلمه»، «الهیات بشارت انجیلی»، «الهیات جدالی یا دیالکتیک» و «الهیات بحران» خوانده شده که هر نام به جنبه و بعدی از این جریان توجه دارد (همان: ۴۷۷-۴۷۸).

در عصر روشن‌گری و تحت تأثیر اندیشه‌های آن مطالعات وسیع نقادانه‌ای بر روی متون مقدس عهد قدیم و عهد جدید صورت گرفت که به «نقد تاریخی کتاب مقدس» مشهور است. این مطالعات از این جهت قید تاریخی دارد که در جهان‌بینی عصر روشن‌گری به این قائل بودند که هر حادثه‌ای که در تاریخ بشری رخ داده علت آن را در همین تاریخ می‌توان یافت و نباید سراغ علت ماورائی رفت. نتیجه این جریان این بود که در باورهای سنتی درباره کتاب مقدس، چه تاریخ نگارش و نویسندگان قسمت‌های مختلف کتاب مقدس و چگونگی پیدایش این متون و چه محتوای آن‌ها یک انقلاب عظیم رخ داد و تقریباً همه باورهای سنتی زیر سؤال رفت (M. Metzger, 1993, p.320-23; (Achte-meier, 1985, p. 130-33).^۱

به اعتقاد نقادان کتاب مقدس که عالمان الهیات لیبرال در میان آن‌ها و همراه آنان بودند، کتاب مقدس را می‌بایست بررسی علمی کرد و آنان را با

^۱ برای اطلاع اجمالی از جریان نقد تاریخی کتاب مقدس، ر.ک. همین نویسنده، «نقادی کتاب مقدس» در فصل‌نامه هفت آسمان، ش ۸: ۹۷-۱۱۰.



آن‌هاست. وقتی با خدا سروکار داریم این گونه نیست که مانند مطالعات عینی با خونسردی و با استدلال عقلانی درباره چیزی که از ما جداست و ما نسبت به آن بی‌تفاوت هستیم، بررسی کنیم. اگر خدا را این‌گونه بررسی کنیم، درواقع به او توهین کرده‌ایم. خدا يك شی نیست، بلکه يك شخص است که همه وجود ما به او وابسته است و شخصي است که با ما تماس می‌گیرد و ما را به تصمیم تشویق می‌کند. بنابراین خدا و دین اساساً موضوعي نیست که مورد مطالعه عقلي و علمي قرار گیرد (ر.ک. همان: ۹۸-۹۵؛ لین، ۱۳۸۰: ۴۴۳-۴۴۱).

به هر حال رد پای دو اندیشه اساسي کیرکگارد را می‌توان در جریان راست‌دینی نوین مسیحي ردیابی کرد؛ یکی شکاف بین خدا و انسان و ناشناختنی بودن او برای انسان گناه‌کار و دیگری این‌که شناخت درباره دین و خدا را نمی‌توان از طریق عقل و علم به دست آورد و تنها راه این است که خدا خود را مکشوف سازد. پس تنها از طریق کتاب مقدس که ماجرای خودمکشوف‌سازی خدا را در عیسی مسیح حکایت می‌کند، می‌توان او را شناخت. درست در مقابل خوش‌بینی نسبت به توان انسان نسبت به شناخت خدا و دین که در الهیات لیبرال به وجود آمده بود، در اندیشه‌های کیرکگارد بدبینی نسبت به این موضوع دیده می‌شود و این همان چیزی است که بن‌مایه راست‌دینی نوین در قرن بیستم است و به همین جهت برخی راست‌دینی نوین را «انقلاب در الهیات» خوانده‌اند و آن را با ادعای فیلسوفان انگلیسی که کار خود را «انقلاب در فلسفه» می‌خوانده‌اند، مقایسه می‌کنند. درواقع وجه اشتراك این دو جریان این است که هر دو می‌گویند با عقل نظری هیچ شناختی نسبت به ماوراء و خدا نمی‌توان پیدا کرد، به همین جهت در مقابل پوزیتیویسم منطقی که محصول اندیشه فلاسفه انگلیسی است، جریان راست‌دینی نوین گاهی «پوزیتیویسم الهیاتی» خوانده شده است. البته تفاوت اصلی این دو این است که اولی می‌گوید هیچ راهی برای

به عقل و تجربه و دانش بشري بسیار اهمیت می‌دادند و از این جهت انسان را توانا می‌دانستند. یکی از اموری که آزاداندیشانی مانند شلایرماخر بر آن تأکید داشته، امکان نجات و رستگاری پیروان دیگر ادیان بود.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی که زمینه‌های پیدایش راست‌دینی نوین را بیان می‌کرد، در چند محور بحث را پی می‌گیریم.

الف) سورن کیرکگارد، الهام‌بخش راست‌دینی نوین

در اوج نقادی کتاب مقدس و نوآوری‌های عالمان الهیات آزاداندیش صدای مخالفی بلند شد که هرچند در زمان خود شنیده نشد، اما بعداً و در قرن بیستم الهام‌بخش جریان راست‌دینی نوین گردید. این صدا از آن سورن کیرکگارد^۱ دانمارکی (۱۸۵۵-۱۸۱۳) بود. یکی از مفاهیم بنیادین در تفکر کیرکگارد این بود که شکاف کیفی عمیق و نامحدودی بین زمان و ابدیت، محدود و نامحدود و انسان و خدا وجود دارد. خدا موجودی کاملاً ناشناختنی است. بین انسان گناه‌کار و قدوسیت خدا آن چنان شکافی وجود دارد که باعث می‌شود انسان هیچ راهی به شناخت خدا نداشته باشد. تنها خود خدا می‌تواند بر این شکاف نامحدودی که بین خدا و انسان وجود دارد پل بزند و خدا در تجسم خود در عیسی مسیح این کار را انجام داده است؛ یعنی خود را مکشوف ساخته و به انسان شناسانده است. البته با این‌که خدا خود را مکشوف ساخته هر چشمی نمی‌تواند او را مشاهده کند. تنها با چشم ایمان می‌توان او را مشاهده کرد. تنها با جهش ایمان می‌توان مسیحي واقعي شد و خدا را مشاهده کرد و نه با کنکاش‌های عقلانی. اساساً دین موضوعي نیست که فارغ‌دلانه و به صورت عینی مورد تفکر و کنکاش عقلانی قرار گیرد. در ریاضیات و طبیعت هدف از مطالعه، دانستن صرف آن‌هاست، اما در دین هدف دانستن برخی از آموزه‌ها نیست، بلکه هدف، زندگی بر طبق

¹ Sorn Kierkegaard



برد و دیگر اینکه او با این وضعیت روبه‌رو شد که در روستا برای مردمی که در بحران زندگی می‌کنند سخنی برای گفتن ندارد و الهیات رایج به کار موعظه مردم نمی‌آید و نمی‌تواند به آنان آرامش دهد. این حوادث باعث شد که این کشیش ناشناس در سال ۱۹۱۹ کتابی منتشر کند که هم محیط آرام الهیات اروپا را متلاطم و هم بارت را به یک شخصیت محوری در الهیات آن زمان تبدیل کند. این کتاب، شرح رساله پولس به رومیان بود که در واقع باید انتشار آن را سرآغاز جریان راست‌گیشی نوین به حساب آورد (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۰۹-۱۰۸؛ لین، ۱۳۸۰: ۴۱۶-۴۱۵).

مهم‌ترین نکته‌ای که بارت در این رساله بر آن تأکید می‌نمود، همان چیزی بود که پیش‌تر کیرکگارد بیان کرده بود و آن تمایز کیفی نامحدود بین «ابدیت و زمان» و «بهشت و دنیا» و «خدا و انسان» بود (همان: ۴۱۷؛ براون، ۱۳۷۵: ۲۵۶). او بر این باور بود که انسان گنه‌کار راهی به شناخت خدا ندارد و خدا باید خود را به او نشان دهد. پس تنها باید از کتاب مقدس مدد گرفت. او که از سال ۱۹۲۱ در دانشگاه‌های کوتینگن، مونستر و وین در آلمان به تدریس الهیات مشغول بود، در سال ۱۹۳۵ در اثر فشار نازی‌ها مجبور به ترک آلمان شد و در دانشگاه بال سوئیس تا سال ۱۹۶۲ که بازنشسته شد، کرسی استادی الهیات را داشت (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۰۹-۱۰۸). او مجموعه اصول ایمان مسیحی را که مشتمل بر مجلدات بسیاری بود به وجود آورد. تأکید او در بیان مسائل ایمانی بر جدایی دین از یافته‌های بشری به حدی بود که وقتی مجلد اول این مجموعه را منتشر کرد و متهم به این شد که آن را بر اساس فلسفه اگزیستانسیالیستی نوشته است، کل آن را بازنویسی کرد (لین، ۱۳۸۰: ۴۱۷).

همان طور که اشاره شده بارت بین خدا و انسان فاصله و شکافی پرنشاندنی می‌دید. او از یک سو خدا را چنان متعالی می‌کرد که حقیقتی دست‌نیافتنی بود و از سوی دیگر منزلتی بسیار نازل برای انسان قائل بود؛ منزلتی که با آموزه گناه نخستین همخوانی

شناخت خدا نداریم و بلکه این بحث را بی‌معنا می‌داند، اما دومی می‌گوید یک راه وجود دارد و آن این‌که خدا خود را نشان دهد که این کار را کرده است و کتاب مقدس آن را حکایت می‌کند (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۵-۴۷۴).

اما پرسش مهم و اساسی که به بحث ما مربوط می‌شود این است که اگر خدا ناشناختنی است و انسان هیچ راهی به شناخت او ندارد و تنها راه این است که خدا خود را به انسان نشان دهد و بشناساند، خدا این کار را چگونه و کجا انجام داده است؟ پاسخ کیرکگارد این است که خدا خود را یک بار و برای همیشه در عیسی مسیح مجسم کرده و خود را مکشوف ساخته است. لازمه سخن کیرکگارد که البته ظاهراً خود او به آن نپرداخته، این است که انسان‌هایی که عهد جدید را نمی‌شناسند یا قبول ندارند و پیرو ادیان دیگری در جهان هستند، هیچ راهی به شناخت خدا ندارند و بنابراین هیچ راهی به رستگاری ندارند و این همان انحصارگرایی است. هرچند ظاهراً کیرکگارد به لازمه سخن خود تصریح نکرده، اما شخصیتی که بنیان‌گذار راست‌دینی نوین است، یعنی کارل بارت^۱ (۱۸۸۶-۱۹۶۸)، به آن تصریح و با شدت تمام بر آن پافشاری کرده است.

ب) کارل بارت، انحصارگرایی افراطی

بارت که در سوئیس در یک خانواده پروتستان مذهب به دنیا آمد، نزد عالمان الهیات آزاداندیش دانش‌آموزی کرد و خود در واقع در ابتدا یک عالم الهیات آزاداندیش بود. او از سال ۱۹۱۱ به مدت ده سال در روستایی در سوئیس وظیفه شبانی کلیسا را بر عهده داشت. اما درست در میانه همین زمان بود که حادثه‌ای مهم اروپا و جهان را متلاطم ساخت و این حادثه، جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) بود.

این حادثه ذهن بارت را از دو جهت به هم ریخت، یکی اینکه قتل و تجاوز و خون‌ریزی توسط انسان مدرن خوش‌بینی‌ای را که نسبت به انسان در جریان آزاداندیشی به وجود آمده بود در ذهن او زیر سؤال

^۱ Karl Barth



این بوده است که خدا خود را مکشوف سازد. پس راهی جز وحی و مکاشفه مسیحی برای شناخت خدا وجود ندارد (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۱). از نگاه بارت دین مساوی با بی‌ایمانی است. او می‌گوید دین در خوشبینانه‌ترین حالت، واکنش تحریف‌شده انسان نسبت به ابتکار خدا و در بدبینانه‌ترین حالت، شریعت جلوه‌ای از تعمد انسان در نافرمانی خداست. او کلیسا را محمل ایمان یا محمل آن چیزی که به معنای واقعی کلمه می‌تواند دین نامیده شود می‌داند و این نتیجه خودمکشوف‌سازی خدا از طریق لطف اوست. دین به خودی خود حقیقی نیست، بلکه تنها از طریق لطف الهی است که می‌تواند حقیقی شود و این چیزی است که در مسیحیت واقعی وجود دارد. دین به خودی خود تنها به منزله تلاش انسانی است که می‌خواهد با تلاش‌های خود و از طریق مخلوقات خدا را بشناسد و این با ظهور و خودمکشوف‌سازی خدا در تعارض مستقیم است. تنها وقتی دین به وسیله خودآشکارسازی خدا تطهیر و تقدیس شود، دین حقیقی است. مسیحیت از این جهت با ادیان دیگر تفاوت دارد که دربردارنده لطف الهی در خودمکشوف‌سازی است و این گونه نیست که دینی در کنار دیگر ادیان، اما برتر از آن‌ها باشد؛ بلکه تنها دین حقیقی است و تنها دینی است که انکشاف الهی و لطف او را در بردارد و البته تا جایی که این گونه است با ادیان دیگر تفاوت ماهوی دارد (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۰).

انسان با گناه آدم سقوط کرده و دشمن خدا گردیده است و خودش هرگز قادر نیست بین خود و خدا صلح و آشتی برقرار کند. خدا با خودآشکارسازی خود در مسیح به لطف خود بین انسان و خدا آشتی برقرار کرد. بنابراین، ایمان عبارت است از شناخت، پذیرفتن و تصدیق و قبول این واقعیت که همه چیزها در مسیح تحقق پیدا کرده است. پس این بیان دیگر از تمایز میان خودمکشوف‌سازی خدا و دین است (همان: ۴۲-۴۱).

به نظر بارت هم شناخت خدا تنها از طریق عیسی مسیح به دست می‌آید و هم آموزش انسان

داشت. درواقع یک موجود سقوط کرده گناه‌آلود هیچ راهی به شناخت خدا ندارد و اگر راهی برای شناخت خدا باشد، حتماً از سوی خداست (Eliade, 1994, p.70) تنها یک راه به سوی شناخت خدا وجود دارد و آن هم این است که خدا خود را مکشوف سازد و خدا این کار را یک بار و برای همیشه انجام داده و خود را در کلمه‌اش مکشوف کرده که در مسیح تجسم‌یافته و در کتاب مقدس این خودمکشوف‌سازی نقل و حکایت شده است (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۱).

بارت بین دین و ایمان فرق می‌گذارد. دین عبارت است از جست‌وجوی انسان برای رسیدن به خدا که همیشه به خدایی منتهی می‌شود که مطابق میل انسان است، پس درواقع مخلوق انسان است. از این جهت هیچ فرقی بین مسیحیان و پیروان دیگر ادیان وجود ندارد (هوردن، ۱۳۶۸: ۱۱۱). درواقع دین عبارت است از سعی متکبرانه و بیهوده انسان که با تلاش‌های خود می‌خواهد به شناخت خدا نایل شود. اما ایمان واکنش انسان است به خودمکشوف‌سازی خدا در کلمه‌اش یعنی تجسد او در عیسی مسیح که در کتاب مقدس مندرج است و در کلیسا اعلام شده است. پس باید میان دین و خودمکشوف‌سازی خدا از یک سو و میان الهیات مکشوف‌شده و وحیانی و الهیات عقلی، از سوی دیگر فرق گذاشت. خودمکشوف‌سازی خدا در مسیح، نتیجه مستقیم عمل الهی و لطف اوست و تنها راه شناخت خدا همین است (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۴۰).

بارت می‌گوید آن چه ما در کتاب مقدس می‌آموزیم، ندای کلمه است که هیچ مشابهی در تلاش‌های بشری ندارد. حتی این گونه نیست که ما در کتاب مقدس به چیزی دست پیدا کنیم که درجه بالایی همان چیزی است که با عقلمان می‌توانستیم به آن دست پیدا کنیم و حتی ما یک الهیات عقلی نداریم که مقدمه الهیات نقلی باشد. او در یک سخنرانی تأکید می‌کند که من مخالف سرسخت و قسم‌خورده هر نوع الهیات عقلی هستم و عقل هیچ راهی به شناخت خدا ندارد و تنها راه شناخت خدا



پس سخن بارت را باید این گونه جمع‌بندی کنیم که شناخت خدا برای انسان به هیچ وجه ممکن نیست و درباره او هیچ چیز نمی‌توان گفت. این خدا خود را بر انسان آشکار ساخته و کتاب مقدس به صورت منحصر به فردی این آشکارسازی را حکایت می‌کند. خدا در کتاب مقدس خود را بر انسانی که به هیچ وجه قادر به شناختش نیست، آشکار می‌سازد و صورت بشری مسیح را به خود می‌گیرد و همچنین آشکارسازی و شناختی در هیچ جایی دیگر نیست (همان: ۴۴). پس مسیحیت تنها دین حق و کتاب مقدس تنها کتاب حق است و راهی برای رستگاری جز این راه وجود ندارد و همان طور که پیشتر اشاره شد، راه‌های دیگر و ادیان دیگر تلاش کفرآمیز انسان برای شناخت خداست که راه به هیچ جا نمی‌برد.

ج) امیل برونر، ادامه‌دهنده راه بارت

شخصیت مهم و تأثیرگذار دیگر در راست‌دینی نوین، امیل برونر^۱ (۱۸۸۹-۱۹۶۶) است. او در سوئیس متولد شد و در زوریخ و برلن و دانشکده الهیات یونیون در نیویورک تحصیل کرد. به مدت هشت سال در کلیسا منصب شبانی داشت و سپس در سال ۱۹۲۴ به استادی دانشگاه زوریخ پذیرفته شد. در سال ۱۹۵۳ به دانشگاه مسیحی ژاپن منتقل شد و در آن جا بیمار شد و در حال بیماری آخرین جلد کتاب مهم خود «اعتقادات قطعی» را نگاشت. در واقع کشورهای انگلیسی‌زبان از طریق او با جریانی که پیشتر به آن اشاره شد که «راست‌کیشی جدید» یا «الهیات دیالکتیک» یا «الهیات بحران» خوانده می‌شود، آشنا گردیدند (هوردرن، ۱۳۶۸: ۹۹).

برونر که پس از بارت برجسته‌ترین نماینده راست‌دینی نوین است، هرچند اندیشه‌هایش به بارت نزدیک است، اما در نکات متعددی با او اختلاف دارد (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۵). با این حال از این نظر با او تفاوتی ندارد که هر دو را باید انحصارگرا خواند. هرچند موضع او اندکی معتدل‌تر است و او

توسط خدا و عادل شمرده شدن او و بلکه معنای واقعی خلقت را نیز در پرتو عیسی مسیح می‌فهمیم؛ زیرا که او تنها موجودی است که همه عالم برای او و از طریق او آفریده شده است (Eliade, 1994, p.71).

اگر از بارت پرسیده شود که آیا این خودآشکارسازی خدا تنها در مسیحیت رخ داده و در ادیان دیگر و برای ملل دیگر خدا خود را به گونه‌ای دیگر آشکار نکرده و آیا اکثریت مردم جهان که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و اعتقاد دارند خدا با آنان سخن گفته است، بر خطا هستند؟ پاسخ بارت این است که دقیقاً همین گونه است. هرچند ممکن است در ادیان دیگر برخی از حقایق و ارزش‌های اخلاقی و زیباشناختی وجود داشته باشد، ولی مسیحیت تنها به دلیل وجود بی‌بدیل عیسی مسیح در آن دارای حقانیت انحصاری و تنها راه رستگاری است (پترسون، ۱۳۸۷: ۴۳۰)؛ چراکه در ادیان دیگر هیچ نوع معرفت و شناخت واقعی و صحیح نسبت به خدا به دست نمی‌آید و از این نظر مسیحیت منحصر به فرد است (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۱).

به هر حال سمت و سوی سخن و استدلال بارت به جهت انحصارگرایی تمام عیار است. او در انتقادی تلویحی از شلایرماخر می‌گوید: حقانیت مسیحیت بر قداست ذاتی یا خودآگاهی دینی یا تجربه دینی متکی نیست؛ بلکه بر شناخت لطف خدا و خدای آشکار و مکشوف شده از طریق ایمان است. انکشاف الهی که در کتاب مقدس حکایت شده، منحصر به فرد است و انکشافی در کنار دیگر انکشاف‌ها نیست. خدا خودش را آشکار ساخته و مطابق کتاب مقدس آشکارکننده و آشکارشونده و فعل آشکارکردن یکی است. برگشت این حالت سه‌گانه هستی به وحدت ما را با آموزه تثلیث مسیحی مواجه می‌کند. آموزه تثلیث، به نظر بارت، نظریه مسیحیت درباره خدا را به صورت بنیادی از دیگر دیدگاه‌ها متمایز می‌سازد (راجرسون، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۲).

¹ Emil Brunner



منطقی نمی‌توانیم به این نکته پی ببریم که خدای عادل در برابر گناه‌کاران چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؛ چون خدا ذات بخشنده خود را واقعاً مکشوف فرموده و فقط به همین دلیل است که می‌توانیم با اطمینان کامل درباره آموزش گناهان و عادل شمرده‌شدن سخن بگوییم. چون انسان گناه‌کار است، خدا را تنها به وسیله یک واسطه که همان عیسی مسیح است می‌تواند بشناسد؛ واسطه‌ای که در او خدا خود را منکشف ساخته و انسان به او می‌تواند دسترسی داشته باشد و از غیر این طریق راهی برای دسترسی به او ندارد (هوردن، ۱۳۶۸: ۱۰۴-۱۰۳).

اگر از برونر پرسیده شود که حال که دو نوع انکشاف داریم یکی عام که در طبیعت است و یکی خاص که در عیسی مسیح است و انکشاف عام نمی‌تواند نجات‌بخشی داشته باشد، پس این انکشاف عام چه خاصیت و اثری می‌تواند داشته باشد؟ او پاسخ می‌دهد: بر اثر این انکشاف است که انسان بماهو انسان مسؤول است و مرتبط با خداست و در پیشگاه او سر تعظیم فرود می‌آورد و به واسطه همین انکشاف عام است که انسان مسؤول گناه خویش و غیر قابل بخشش شناخته می‌شود. به همین دلیل، انکشاف عام در خلقت پیش فرض و مقدمه انکشاف خاص در مسیح است که رهایی‌بخش و نجات‌بخش است، هرچند خودش فی‌نفسه اهمیت نجات‌بخشی ندارد (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۴۷).

سخن نهایی برونر در بحث ما این است که تنها یک انکشاف مطلق و رهایی‌بخش وجود دارد و آن همان است که در مسیحیت وجود دارد. او با کسانی که به نوعی در این رابطه دیدگاه نسبی‌انگاره دارند و یا اینکه مسیحیت را دربردارنده بالاترین انکشاف و رهایی‌بخشی می‌دانند، اما برای ادیان دیگر هم انکشاف و رهایی‌بخشی پایین‌تر قائلند، به شدت مخالف است. او این را می‌پذیرد که در ادیان دیگر، حتی ادیان ابتدایی و چندخدایی نیز ممکن است اثری از انکشاف الهی باشد، اما می‌گوید آن

انعطاف و سعه صدر بیشتری نسبت به ادیان غیر مسیحی دارد (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۴۵).

در حدود سال ۱۹۳۳ مباحثه و مناقشه سختی بین بارت و برونر به وجود آمد. همان طور که پیشتر اشاره شد، بارت امکان هر گونه و هر درجه از الهیات عقلی را منتفی و این را غیر ممکن می‌دانست که انسان هیچ گونه شناختی نسبت به خدا پیدا کند. اما برونر معتقد بود که اولاً امکان شناخت عقلی وجود دارد؛ چراکه خدا خود را در طبیعت نیز آشکار کرده است و ثانیاً حتی انسان گناه‌کار تصویری از خدا را دارد، هرچند این صورت بدون محتواست و حاصل اندکی دارد و ارزش نجات‌بخشی ندارد. اما به هر حال همه انسان‌ها، حتی گناه‌کاران ردپا و نشانه‌ای از کلمه الهی در خود دارند و به گونه‌ای انکشاف الهی در عالم آفرینش باور دارند و حتی ابتدایی‌ترین ادیان در این انکشاف سهیم هستند؛ اما گناه و معصیت بشری او را چنان به انحراف کشانیده که تنها از طریق انکشاف کامل خدا در مسیح، انسان می‌تواند به نجات و رستگاری برسد. پس نجات و رستگاری تنها در مسیحیت ممکن است (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۵-۴۸۶).

عجیب این است که برونر در حالی می‌گوید که گناه انسان شناخت اولیه او از خدا را به انحراف کشانیده که از جهتی با کل سنت مسیحی و از جمله با بارت اختلاف دارد و آن این‌که او گناه موروثی را قبول ندارد. او گناه اولیه را قبول دارد، اما آن را در اثر گناه آدم و اینکه از طریق او این گناه به همه نسل او به ارث رسیده است، نمی‌داند. او می‌گوید با این‌که خدا انسان را آفریده که هماهنگ با او زندگی کند، ولی او به انتخاب شخص خود یک زندگی خودمحرانه را برگزیده و در قلعه شخصی خود پنهان شده است. او از این قلعه، خود به خود بیرون نمی‌آید و تنها با محبت خدا از این قلعه خارج می‌شود و آزاد می‌گردد و این امر تنها در مسیحیت و کتاب مقدس رخ داده است. از کتاب مقدس برمی‌آید که خدا خود را در زمان و مکان خاصی در مسیح مکشوف و آشکار ساخته است. با استدلال



د) نقد و بررسی موضع انحصارگرایانه راست‌دینی نوین مسیحی

اشکالاتی به موضع الهیاتی بارت و برونر شده است که ما کاری با همه آن‌ها نداریم. برای مثال گفته شده است که خداشناسی بارت یک خداشناسی کاملاً سلیبی است و چنین خدایی شناختنی نیست و انسان هرگز نمی‌تواند نسبت به چنین خدایی شناخت پیدا کند (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۸). اما ما تنها به پرسش‌ها و اشکالاتی درباره موضع انحصارگرایانه بارت و برونر می‌پردازیم.

۱- در این دنیایی که ما زندگی می‌کنیم اکثریت انسان‌ها در حالی چشم به این دنیا می‌گشایند که پدر و مادر و اطرافیانشان از دینی پیروی می‌کنند و گاهی متونی را مقدس می‌شمارند. اگر عقل و خرد انسان قدرت تمیز ندارد و نمی‌تواند در امور مربوط به دین و خدا داوری کند، پس همه باید چشم‌بسته دین آبا و اجدادی خود را قبول کنند. حال باید از بارت پرسید که آیا این برای خدا عادلانه است که بین همه انسان‌هایی که چشم و گوش بسته دین آبا و اجدادی خود را پذیرفته‌اند، تنها مسیحیان را به نجات و رستگاری برساند و دیگران را به هلاکت ابدی دچار سازد؟ آیا معنای این سخن این نیست که درواقع راه رستگاری به روی اکثریت مردم جهان بسته است؟

این جاست که به اشکالی که برخی به بارت و برونر کرده‌اند می‌رسیم و آن این‌که به هر حال انسان هر عقیده و عملی را باید قبل از پذیرش بررسی کند. شما می‌گویید کتاب مقدس را با عقل نباید بررسی کرد و بلکه با عقل باید از آن دفاع کرد. اما سخن این است که اگر داوری عقل درباره کتاب مقدس از ابتدا درست نیست، اساساً از کجا انسان بفهمد که این ادعای کتاب مقدس که انکشاف الهی را دربردارد درست است؟ درواقع به پرسشی می‌رسیم که یاسپرس از بولتمان، یکی از الهی‌دانان طرفدار راست‌دینی نوین پرسید و آن این‌که: شما با چه ملاکی انکشاف الهی را تمیز و تشخیص می‌دهید؟ بولتمان پاسخ داد: خداوند نیاز به این ندارد که عمل خودمکشوف‌سازی را برای انسان توجیه کند. اما

انکشاف‌ها در قیاس با انکشاف در مسیحیت معتبر و اصیل نیستند. ادیان عرفانی نمی‌توانند مدعی انکشاف دارای اعتبار مطلق باشند، بلکه تنها راه منتهی به انکشاف را نشان می‌دهند. تجربه عرفانی را باید مانند تجربه بودا «اشراق» یا «روشن شدگی» نامید. بودا هرگز مدعی این نبوده است که به انکشاف الهی دست یافته است. خود بودا آشکارکننده خدا نیست و به همین دلیل انکشاف مطلق و نجات‌بخش نیست.

قصه ادیان نبوی مانند زرتشت، اسلام و یهودیت، با بودا متفاوت است و برونر معتقد است این‌ها صور تحسین‌برانگیز دین‌اند و بین آن‌ها و دین مبتنی بر کتاب مقدس پیوند نسبی وجود دارد. اما با این حال آن‌ها را اشکالی از خداپرستی معقول با لحن اخلاقی به حساب می‌آورد که فاقد خصوصیات رهایی‌بخشی و نجات‌بخشی هستند. هر چند آن‌ها خود مدعی انکشاف معتبر و اصیل هستند، اما محمد(ص) هرگز مدعی نبوده است که خدا را در شخص خود آشکار کرده است و یهودیت و بیژگی موقتی بودن تجلی خدا را می‌پذیرد و در انتظار مسیحاست و آیین زرتشت نیز صرفاً تأیید و تصدیق از طریق خود آگاهی اخلاقی و طبیعی است و نه انکشاف تام الهی. تنها مسیحیت است که با جرأت متذکر می‌شود که به انکشاف الهی به معنای دقیق و مطلق کلمه معتقد است؛ زیرا تنها مسیحیت با شهادت اعلام می‌کند که «کلمه جسم گردید» و بنابراین، تنها این دین مدعی انکشاف تام و تمام است و تنها این دین مدعی کفار و جبران گناه و آشتی کامل با خداست (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۴۹-۴۷).

پس با اینکه برونر از این جهت با بارت اختلاف نظر دارد که برخلاف بارت ادیان دیگر را دارای انکشاف واقعی می‌داند و نیز قائل است که عقل هم می‌تواند به انکشاف الهی دست یابد، اما با این حال به همان نتیجه می‌رسد که بارت رسیده است و انکشاف‌های غیر مسیحی را دارای خاصیت نجات‌بخشی نمی‌داند (همان: ۵۰؛ مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۷-۴۸۶).



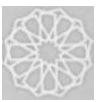
اما پرسش این است که این انسان‌شناسی، همان‌طور که عالمان الهیات آزاداندیش گفته‌اند و در ابتدای این نوشتار به آن اشاره شد، از آن پولس است. عجیب است که بارت کتاب مقدس را نقل انکشاف خدا می‌داند ولی آن را مبرای از خطا نمی‌داند و از این جهت با اکثریت عالمان اختلاف دارد (براون، ۱۳۷۵: ۲۶۱). اما آیا دیدگاه‌های بارت با هم سازگارند؟ اگر برای مثال نویسنده کتاب مقدس، پولس است و او مصون از خطا نیست و او انسان‌شناسی خاصی را ارائه کرده، به چه دلیل و طبق چه ملاک و معیاری ما باید نه‌تنها انسان‌شناسی او را بپذیریم، بلکه آن را اساس و زیربنای فکری خود قرار دهیم؟ اساساً انسان‌شناسی اسلام و قرآن در نقطه مقابل انسان‌شناسی پولسی قرار دارد و نه‌تنها گناه ذاتی و موروثی را قبول ندارد، بلکه انسان را ذاتاً و فطرتاً مایل به دوری از گناه می‌داند؛ نه‌تنها انسان را ذاتاً دشمن حق و حقیقت و خدا نمی‌داند، بلکه او را ذاتاً و فطرتاً دوستدار حق و حقیقت و خدا می‌شمارد. به چه دلیل و براساس چه برهانی باید انسان‌شناسی پولس را چشم‌پسته اساس نظام فکری قرار داد و نباید انسان‌شناسی قرآن را اساس قرار داد؟ و آیا بارت و برونر با این روش گرفتار دور باطل نشده‌اند؟ آیا آنان نمی‌گویند بر اساس انسان‌شناسی‌ای که در نوشته‌های پولس آمده ما باید همه سخنان پولس را چشم‌پسته بپذیریم، چراکه بر اساس این انسان‌شناسی انسان خودش هیچ شناختی یا شناخت درستی نمی‌تواند از خدا پیدا کند؟

۴- شما براساس تعالیم کتاب مقدس می‌گویید خدا خود را در لحظه‌ای خاص از تاریخ و نقطه‌ای خاص از جهان منکشف کرده و جسم گرفته به صورت یک انسان، یعنی عیسی مسیح، بر روی زمین آمده است. درواقع تنها راه شناخت خدا همین است که انسان خدا را از طریق این خودمکشف‌سازی که در کتاب مقدس نقل شده است بشناسد و هیچ راه دیگری برای شناخت خدا ندارد. اما پرسش مهم این است که اگر برنامه خدا برای نجات انسان‌ها، یا به

یاسپرس در جواب می‌گوید: من نمی‌گویم خدا باید اعمال خود را برای انسان توجیه کند؛ بلکه می‌گویم هر چیزی که در این جهان مدعی است که مظهر کلمه الهی یا فعل الهی یا انکشاف الهی است باید خود را توجیه کند و دلیلی همراه خود داشته باشد (همان: ۴۹۹).

۲- پرسش دوم را از بارت شروع می‌کنیم و بعد به برونر نیز توسعه می‌دهیم. فرض کنیم انسانی در یک خانواده و محیط ملحد و بی‌دین متولد شده و اکنون به سن بلوغ رسیده است. آیا این فرد موظف است که درباره دین و خدا مطالعه و تأمل و تفکر کند یا هیچ وظیفه‌ای ندارد؟ اگر وظیفه ندارد پس با عدل الهی سازگار نیست که او را هلاک گرداند و اگر وظیفه دارد این وظیفه از کجا ناشی می‌شود؟ آیا غیر از عقل مرجع دیگری برای او وجود دارد که او را ملزم به تأمل و مطالعه گرداند؟ و آیا در ادامه مسیر، غیر از عقل داور دیگری برای تمیز حق از باطل دارد؟ حال از بارت و برونر می‌پرسیم، فرض کنیم که این شخص با عقل و خرد خویش یا از طریق شنیده‌های از دیگران به این موضع رسید که احتمالاً باید دین داشته باشد و احتمالاً به یکی از ادیان موجود در دنیا باید گردن نهد. چنین کسی با دعاوی متعارضی که در ادیان مختلف و متون مقدس مختلف وجود دارد، روبه‌روست. او با متونی روبه‌رو است که هر یک تعریف متفاوتی از خدا و جهان و انسان و راه نجات او ارائه می‌کنند. او با چه معیار و ملاکی و با داوری چه چیزی باید یکی از این‌ها را برگزیند؟ آیا غیر از عقل و خرد خود ابزار دیگری در اختیار دارد؟

۳- نظامی که بارت و برونر ایجاد می‌کنند بر یک انسان‌شناسی خاص استوار است. بارت مانند عموم الهی‌دانان و عالمان سنتی مسیحی، گناه موروثی را که از حضرت آدم به همه نسل او به ارث رسیده است، قبول دارد، اما برونر، همان‌طور که اشاره شد، گناه موروثی را قبول ندارد ولی گناه اولی را قبول دارد. به هر حال هر دو نفر انسان را ذاتاً گناه‌کار می‌دانند و بر این اساس می‌گویند که این انسان گناه‌کار هرگز به درک و فهم درستی از خدا نمی‌تواند دست یابد.



۲ نتیجه‌گیری

جریان راست‌دینی نوین مسیحی که می‌توان سورن کی‌یرکگارد را تأثیرگذار در آن و کارل بارت را بنیان‌گذار آن شمرد، پس از جریان نقد تاریخی کتاب مقدس و برای نجات دین از پیامدهای آن جریان به وجود آمد. این گرایش راه رستگاری انسان‌ها را به‌گونه‌ای بیان کرد که لازمه آن این بود که تنها برای مسیحیان امکان نجات و رستگاری وجود دارد و دیگران هرگز رستگار نمی‌شوند. این دیدگاه از یک انحصارگرایی افراطی سر در می‌آورد که هرگز قابل دفاع نیست. اشکالات متعددی به این دیدگاه وارد است که تنها چهار عدد از مهم‌ترین آن‌ها بیان گردید. بنابراین، انحصارگرایی در راست‌دینی نوین مسیحی، مانند هر انحصارگرایی دیگر، خردستیز و غیر قابل پذیرش است.

تعبیر شما آشتی با خدا یا عادل شمرده‌شدن انسان یا هر تعبیر دیگر، این بوده است، پس تکلیف میلیاردها انسان دیگری که از این حادثه تاریخی مطلع نشده‌اند و نمی‌شوند چیست؟ آیا این برنامه خدا برای نجات انسان‌ها ایراد ندارد؟ آیا انسان‌هایی که پیرو ادیان دیگر هستند و می‌خواهند حق و حقیقت را بشناسند و به آن گردن نهند و حتی کتاب مقدس شما و مجموعه عهد جدید را حق‌پرستانه مطالعه می‌کنند، ولی نظام مندرج در آن را با عقل و خرد خود ناسازگار می‌یابند، باید به هلاکت ابدی دچار شوند؟ کتاب مقدس سخن از گناه موروثی، سقوط انسان، تجسد خدا و طبق برداشت برخی از مسیحیان، تثلیث در الوهیت به میان می‌آورد. تکلیف انسان‌هایی که می‌خواهند خداپرست و اخلاقی زندگی کنند، اما این آموزه‌ها را خردستیز می‌یابند، چیست؟ آیا با عدل الهی سازگار است که این انسان‌ها رستگار نشوند؟



منابع

- اصلان، عدنان، *پلورالیسم دینی*، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۵.
- براون، کالین، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه ط. میکائلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- پترسون، مایکل و ...، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ...، تهران: طرح نو، ۱۳۸۷.
- راجرسون، جان، «عهد قدیم: مطالعه تاریخی و نقش‌های جدید»، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، در مجموعه *مقالات الهیات جدید مسیحی* (دفتر نخست)، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸.
- ریچاردز، گلین، *رویکردهای مختلف به پلورالیسم دینی*، ترجمه رضا کندی و ...، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳.
- Eliade, Mircea, *The Encyclopedia of Religion*, Macmilan Publishing Company, New York 1987.
- سلیمانی، عبدالرحیم، «نقادی کتاب مقدس» در فصل‌نامه *هفت آسمان*، ش ۸، ۱۳۷۹.
- لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۰.
- مک کواری، جان، *تفکر دینی در قرن بیستم*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- هوردن، ولیام، *راهنمایی الاهیات پروتستان*، ترجمه ط. میکائلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- هیگ، جان، *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: مؤسسه انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۸.
- M.Metzger, Bruce and ..., *The Oxford Companion to the Bible*, Oxford University Press, New York 1993.
- Achtemeier Paul J., *Harpers Bible Dictionary*, Harper san Francisco , 1985.